



طراحی و اجرای عملیات طریق القدس تاریخ شفاهی سردار احمد غلامپور

مجید مختاری*

<p>پیش از اجرای طرح عملیاتی کربلای ۱، محسن رضایی و علی صیاد شیرازی به‌عنوان فرماندهان سپاه و نیروی زمینی ارتش وارد عرصه جنگ شدند و بدین ترتیب تحولی در مدیریت و تصمیم‌گیری جنگ به وجود آمد. این دو با گرایش انقلابی‌ای که داشتند، طرح‌ریزی و هدایت عملیات آزادسازی بستان را به عهده گرفتند. این عملیات که بعدها طریق‌القدس نامیده شد، نخستین گام از آزادسازی سرزمین‌های اشغالی بود. در این عملیات، سپاه پاسداران با بهره‌گیری از ابتکار عمل در شناسایی و طرح‌ریزی، محور تپه‌های رملی را برای تلاش اصلی انتخاب کرد. تپه تازه‌آسیس ۱۴ امام حسین^(ع) به فرماندهی حسین خرازی موفق شد با نفوذ به عقبه‌های دشمن، در آغاز عملیات، توپخانه‌های دشمن را تصرف کرده، شکست سنگینی را به ارتش عراق وارد آورد. به‌هرحال، عملیات طریق‌القدس با همین ابتکار عمل به پیروزی رسید و سپاه پاسداران پس از گذشت یک سال جنگ، توانایی‌های خود را به اثبات رساند. از این پس، تدبیر ویژه و ابتکار عمل در عملیات‌ها عامل برتری نیروهای ایران در جنگ شد و رزمندگان با بهره‌گیری از این راهکار موفقیت‌های بسیاری به دست آوردند.</p> <p>واژگان کلیدی: جنگ ایران و عراق، عملیات طریق‌القدس، سردار احمد غلامپور</p>	<p>چکیده</p>
---	--------------

پس از شکستن حصر آبادان، آرایش نظامی عراقی‌ها به هم ریخت و آنها خط پدافندی‌شان را در غرب کارون تشکیل دادند و در آنجا مستقر شدند و فضای خوبی برای ما پدید آمد تا نیروهایمان آزاد شوند و استعداد خوبی در اختیار ما قرار گیرد. در محورهای یادشده فرماندهانی مانند شهید احمد کاظمی، شهید مهدی باکری، مرتضی قربانی، جعفر اسدی و شهید حسین خرازی آزاد شدند و ما توانستیم با نیروهای آزادشده از خط پدافندی آبادان، استعداد خوبی برای عملیات طریق‌القدس سازماندهی کنیم.

عملیات طریق‌القدس در زمین بسته‌ای انجام می‌شد که به‌شرط درست عمل کردن، حُسنی برای ما به شمار می‌آمد، زیرا تأمین جناحین ما، وضعیت خوبی را برایمان فراهم می‌کرد. در واقع، نقطه‌ای که انتخاب کرده بودیم این

مجید مختاری: قبل از عملیات طریق‌القدس در تعیین اولویت‌های عملیاتی، نظر سپاه پذیرفته شد و اجرای عملیات در محور سوسنگرد - بستان طرح‌ریزی گردید. جزئیات بیشتری از این عملیات را بفرمایید.

سردار احمد غلامپور: با ورود آقای رضایی و شهید صیاد [شیرازی] در صحنه جنگ تحولاتی اساسی رخ داد. پیش از آن هم، عملیات ثامن‌الائمه^(ع) با موفقیت انجام شده و شرایط مناسبی فراهم آمده بود. از طرف دیگر، با آمدن این دو بزرگوار و برگزاری جلسه‌های مشترک بین سپاه و ارتش، بستر مناسبی برای اجرای عملیات‌ها پدید آمد.

پیش از شکست حصر آبادان، ما شش هفت جبهه فعال و درگیر داشتیم؛ برای نمونه، در محور آبادان، ایستگاه ۷، ایستگاه ۱۲، جبهه ماهشهر و جبهه دارخوین را داشتیم.

* راوی و پژوهشگر دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار احمد غلامپور فرمانده قرارگاه کربلا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوران دفاع مقدس

هیچ نیرویی نداشت. به عبارت دیگر، خط اصلی دشمن که در آن نیرو و تجهیزات دیده می شد، حد فاصل سوسنگرد تا بستان و رودخانه نیسان بود، اما در شمال ارتفاعات الله اکبر چیزی نداشت و شاید گاهی فقط در منطقه ماسه ای و رملی گشتی رزمی می فرستاد و تصور نمی کرد که ما از این محور حمله کنیم. بنابراین، کار شناسایی ما از محور شمالی آغاز شد و نیروهای ما توانستند با کمک نیروهای بومی، تا شمال بستان را شناسایی کنند. در این شناسایی ها ما توانستیم خط مقدم دشمن؛ یعنی خطوط ۲ و ۳ را همراه با توپخانه اش دور بزیم و شناسایی کنیم. در این شناسایی ها فهمیدیم که تمرکز فرماندهی و پشتیبانی آتش و لجستیکی دشمن در شهر بستان است.

مختاری: سندی از طرح ریزی عملیات طریق القدس (آزادسازی بستان) در منابع ارتش دیده ام که در آن تک جبهه ای پیش بینی شده بود و اثری از محور تپه های رملی نبود. آیا ارتش با تکیه بر شناسایی ها، این طرح را داده بود یا سپاه و ارتش جداگانه طرح خود را داده بودند؟

سردار غلامپور: شما می توانید به اسناد مراجعه کنید و ببینید همان طور که پیش از این هم عرض کردم ارتش در عملیات طریق القدس دیر به ما ملحق شد. زمانی که آقای رضایی و شهید صیاد به صحنه آمدند، محور سوسنگرد از نظر شناسایی و اجرای عملیات بسیار فعال بود.

نیروهای سوسنگرد شامل یگان های ما یا نیروهایی که تحت فرماندهی عزیز جعفری بودند، در ذهنشان این نبود که عملیاتی به وسعت طریق القدس انجام شود؛ آنچه در نهایت ما تصور کردیم شاید دو یا سه کیلومتر بود. ما طی دو سه مرحله عملیات در شرق رودخانه نیسان تا دهلاویه پیش رفتیم و عملیات امام مهدی (عج) را انجام دادیم که موفق شدیم و برگشتیم. در گام بعدی عملیات شهید چمران را انجام دادیم و یک گام تا روستای بردیه جلو رفتیم. بعد از آن، عملیات الله اکبر را انجام دادیم و تا دهلاویه پیشروی کردیم.

همه این عملیات ها را سپاه با کمک محدود ارتش انجام داد. بنابراین، هنگامی که ارتش وارد عمل شد،

جبهه سوسنگرد، جبهه فعالی بود. ما می خواستیم تغییری در وضعیت جبهه ها ایجاد کنیم، اما شاید جرئت اجرای عملیات گسترده ای، مانند طریق القدس را نداشتیم. وقتی عملیات ثامن الائمه^(ع) انجام شد، ما جرئت و جسارت اجرای عملیات گسترده را هم یافتیم و به دلیل اینکه شناسایی خوبی در این منطقه انجام داده بودیم و نسبت به دشمن تسلط خوبی داشتیم، اولویت را به عملیات در این محور دادیم. اما وقتی آن ساختار جدید فرماندهی شکل گرفت، ارتش در کنار ما قرار گرفت. در واقع، در عملیات طریق القدس، سپاه یک گام از نیروهای ارتش جلوتر بود.

سردار غلامپور:

در عملیات طریق القدس، سپاه یک گام از نیروهای ارتش جلوتر بود. و شناسایی های خوبی انجام دادیم؛ به همین علت از جبهه مقابل دشمن عمل نکردیم.

از آنجا که در طریق القدس یک گام جلوتر بودیم و شناسایی های خوبی انجام داده بودیم؛ از جبهه مقابل دشمن عمل نکردیم. ما، باید نقطه قوت دشمن را درگیر می کردیم تا می توانستیم به پشت دشمن برویم، به همین دلیل محور تپه های رملی را انتخاب کردیم. طرح ما شامل سه محور شمالی، جنوبی و میانی بود. شاید در این عملیات ما باید از نیروهایی که در سوسنگرد بودند استفاده می کردیم، اما تلاش اصلی

را روی نیروهایی گذاشتیم که به تازگی عملیات ثامن الائمه^(ع) را با موفقیت انجام داده بودند. نیروهای اصفهان که تحت فرماندهی حسین خرازی بودند، عملکرد خوبی در عملیات ثامن الائمه^(ع) داشتند.

این نیروها آماده تر بودند و توانمندی بیشتری داشتند، امکاناتشان نیز خوب بود.

مختاری: تا اینجا متوجه شدیم که تدبیر اصلی عملیات متعلق به برادران سپاه بود و محور تپه های رملی را برادران سپاه پیشنهاد دادند. آیا نوشتن طرح ها هم به عهده شما بود یا برادران ارتش طرح ها را تدوین می کردند؟

مختاری: در حالی که می دانستند این همکاری موفقیت آمیز خواهد بود.

سردار غلامپور: بله می دانستند. به نظر من اگر به مشاهداتشان مراجعه می کردند، می توانستند به این نتیجه برسند و پیشنهاد دهند، اما تعصب به اصول علم نظامی ذهن آنها را بسته نگه داشته بود. بخشی از این موضوع نیز از تفکر مرحوم ظهیرنژاد نشئت می گرفت که ارتش عراق را در مقایسه با ارتش ما ضعیف و ناتوان می دید. وی بارها در زمان قبل از جنگ می گفت: «ارتش عراق غلط می کند به ما حمله کند؛ مگر جرئت چنین کاری را دارد؟»

آقای لطفی هم در عملیات تلخ هویزه (یکی از چهار عملیات ارتش) می گفت: «ما آمده ایم کار ارتش عراق را یکسره کنیم.» من به عنوان یک شاهد عینی این نقل قول را عرض می کنم. ملاحظه می کنید که این طرز تفکر چقدر از واقعیت فاصله دارد.

مختاری: واقعاً برادران ارتش در آن زمان اعتقادی به توان سپاه و بسیج نداشتند؟

سردار غلامپور: اعتقاد داشتند، ولی تعصب نظامی به آنها اجازه نمی داد که این را بیان کنند. بعدها عملیات هایی که آنها در کنار سپاه و بسیج انجام دادند، موفقیت آمیز بود، هر چند آنها اصرار می کردند که طرح های ما برای این عملیات ها ناموفق است، اما ما کار خودمان را انجام می دادیم. پس از سال ۶۴ هم که شهید صیاد از صحنه خارج شد و آقای حسینی سعدی آمد، گفتند ارتش و سپاه جداگانه عمل کنند. ما طرح والفجر ۸ را دادیم و آنها رفتند سراغ شلمچه و آنجا عمل کردند که عملیاتشان یک ساعت هم طول نکشید و متوقف شدند. می خواهم بگویم این تفکر ارتش که ما را به حساب نمی آوردند، بسیار آزاردهنده بود؛ آن هم در وضعیتی که ما نقش اصلی را ایفا می کردیم. این یکی از واقعیت های تلخ جنگ است که باید تحلیل شود. از سال ۱۳۶۴ که ارتش از سپاه جدا شد، می توانید کارنامه ارتش را ببینید.

یادم هست یکی از عملیات هایی که شهید صیاد شیرازی به انجام آن بسیار اصرار می کرد، عملیات در محور

از آنها در همین محور انجام شده بود، شکست نخورده بودند؟

سردار غلامپور: بله درست است.

مختاری: بدین ترتیب؛ آنها طرح هایشان را در آن عملیات ها آزمایش کرده و شکست خورده بودند؛ پس چرا باز هم اعتماد به نفس داشتند؟

سردار غلامپور: نکته در خور توجه آن است که می گویند ما با آن طرح ها مخالف بودیم و با فشار بنی صدر چنین کردیم. نکته دیگری که آن را آشکارا نیز می گویند اختلاف بین شهید فلاحی در مقام رئیس ستاد مشترک با آقای ظهیرنژاد در مقام فرمانده نیروی زمینی است. شهید فلاحی نگاهی منطقی و عملیاتی داشت که بیشتر بر واقعیت منطبق بود، اما در مقام رئیس ستاد مشترک امکاناتی در اختیار نداشت؛ در مقابل، ظهیرنژاد چنین نبود و اگر بنی صدر فشار می آورد که باید کاری انجام شود، ظهیرنژاد اصرار داشت انجام شود. همین الان هم فرماندهان تیم شهید صیاد می گویند ما با عملکرد آنها مخالف بودیم، اما آنها ما را به زور مجاب می کردند. به نظر من، این منطق قابل قبولی نیست.

مختاری: این ادعا جای تردید دارد، زیرا بنی صدر در طرح ریزی جزئیات آن چهار عملیات نقشی نداشته است. بنی صدر کاملاً تحت تأثیر دیدگاه های نظامی برادران ارتش بود و در جزئیات دخالتی نمی کرد.

سردار غلامپور: درست می فرمایید، اما برای نمونه آقای سیروس لطفی که آن زمان فرمانده لشکر ۱۶ بود، می گوید که ظهیرنژاد همه فرماندهان را جمع کرد و بنی صدر گفت باید بروید عملیات انجام دهید. اگر نمی توانید، بروم به مردم بگویم اینها نمی توانند مناطق اشغالی را آزاد کنند. به همین دلیل، فرماندهان ارتش مدعی هستند که زیر فشار دست به اقدام زده اند. البته، از نگاه آنها چنین است؛ و گرنه این اقدام توجیه پذیر نیست. آنها می توانستند به بنی صدر بگویند توان دیگری هم هست و بهتر است که آن را کنار ما قرار دهید؛ همان همکاری که بعدها آقای رضایی و شهید صیاد انجام دادند. در آن زمان، برادران ارتش حاضر نبودند پیشنهاد به کارگیری نیروهای سپاه و بسیج را بدهند.



جلسه تاریخ شفاهی احمد غلامپور فرمانده قرارگاه کربلا در دوران دفاع مقدس.

سازماندهی تعریف شده و شناخته شده‌ای وارد عمل شویم؛ یعنی اینکه ما تیپ داریم و درباره سازماندهی آنها حرف می‌زنیم.

سردار غلامپور: این ویژگی شهید باقری بود که از ساختار فکری او نشئت می‌گرفت. او به دنبال سازماندهی و حرکت هدفمند و منظم بود؛ ویژگی‌ای که شاید در آن زمان، در کمتر کسی دیده می‌شد. ولی هنگامی که به جنوب آمد، کوشید تا ساختار اطلاعاتی جنوب را سازماندهی کند. در این راه، افراد بسیار فعالی مانند شهید معینیان و آقای مهدی صابونی بسیار به شهید باقری کمک کردند و از نیروهای اصلی اجرایی شدن ایده و فکر شهید باقری بودند. آنها هفته‌ای یک بار و در یک ساعت مشخص دور هم می‌نشستند و به هم گزارش می‌دادند؛ یعنی در آن زمان، این ساختارمند شدن سازمان، نه به صورت تیپ و لشکر - که بعدها اتفاق افتاد - به همین صورتی که توان ما منظم و سازماندهی شود، وجود داشت.

البته، شاید دلیل اینکه ما به دنبال ساختار بودیم، آن بود که از ثامن الائمه^(ع) که در کنار ارتش قرار گرفتیم - آنها در نوشته‌هایشان می‌گفتند: "عناصری از سپاه" و این برای ما بسیار توهین آمیز بود که اصلاً ما را به حساب نمی‌آوردند -

حیدری فرمانده تیپ ۵۵ هواپرد را با خود بردم و محورمان را در جبهه سوسنگرد به او نشان دادم؛ در واقع با این اقدام، می‌خواستیم تا حد امکان آنها را همراه خود کنیم. این کار در طریق القدس نیز انجام شد و برای آسودگی خاطر فرماندهان ارتش، مسیر را به آنها نشان دادیم؛ آن‌هم در وضعیتی که قرار نبود به سبب شرایط خاص محور تپه‌های رملی از تیپ زرهی ارتش استفاده کنیم و فقط می‌خواستیم خیال آنها را آسوده کنیم و نشانشان دهیم که محوری را انتخاب کرده‌ایم که درست از توپخانه و عقبه دشمن سر در می‌آوریم. به یاد دارم که در عملیات ۱۵ دی - که متولی آن ارتش بود و به شکست نیز انجامید - آقای لطفی را به هویزه بردیم و حدود ۲۰ کیلومتر از هویزه پایین‌تر آمدیم به سمتی که باید به عراق حمله می‌کردیم. آقای جمشیدی فرمانده تیپشان هم همراهمان بود که دستش را در دست شهید علم‌الهدی گذاشتیم. در عملیات خیبر نیز همین کار را کردیم. این اخلاق کاری ما بود. روش ما، نه اجبار، بلکه اقناع بود.

مختاری: در مطالعه اسناد طریق القدس، دست‌نوشته‌ای از شهید باقری دیدم مبنی بر اینکه پس از ثامن الائمه^(ع) اصرار دارد که باید در عملیات بعدی (طریق القدس)، با یک

کار اصلی را ما انجام داده بودیم، آن وقت، ارتش می نوشت: "لشکر پیروز ۷۷..."

از همین رو، شهید باقری که از نظر فکری از دیگران جلوتر بود و آقای رشید هم همواره می گفتند چرا ما ساختار و سازمان نداریم؟ شاید آن زمان کسی جرئت نمی کرد

بگوید تیپ و لشکر. البته شهید باقری بارها به این موضوع اشاره کرده بود. او یک قدم از همه جلوتر بود. به هر حال، پس از ثامن الائمه^(ع)، ما به خودباوری رسیده بودیم و این پرسش وجود داشت که چرا سازمان رزم ما قالب و شکل نداشته باشد؟! در آن دوره، از خود شهید کلاهدوز گرفته تا دیگران می گفتند ما سپاه پاسداران انقلاب هستیم و با آغاز جنگ ناخواسته وارد جبهه ها شدیم تا کمک کنیم. پس از جنگ هم به دنبال کار خودمان می رویم و شاید کمتر کسی تصور می کرد که حوادث چنین رقم بخورد. در واقع کسی فکر نمی کرد که ما بعدها نظامی و درجه دار شویم و تیپ و لشکر تشکیل دهیم. فضای ذهنی بیشتر فرماندهان ما به این صورت بود که خود را نیروی انقلابی می دیدند که ناخواسته وارد جنگ شده اند، تا اینکه در ثامن الائمه^(ع) توانستیم پنج شش محور را آزاد کنیم و در طریق القدس گردان کر بلا را از بچه های اهواز و گردان عاشورا را از بچه های تبریز شکل دهیم. یا در همین زمان، آقای قاسم سلیمانی از واژه گروه رزمی استفاده کرد؛ یعنی این جرئت در بچه های ما ایجاد شده بود که خود را در قالب سازمان رزمی ببینند.

با آمدن آقای رضایی این فکر تقویت شد و عمق و گسترش پیدا کرد. در برخی از اسناد عملیات طریق القدس از تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) که از بچه های اصفهان بودند صحبت شده است. از عملیات فتح المبین به بعد، به صورت رسمی توافق شد که به صورت سازمان یافته عمل کنیم و بگوییم تیپ ۸ یا ۱۴. شاید تا پیش از آن در ذهن بچه های ما این بود که اگر بخواهیم از تیپ و گردان استفاده کنیم، باید تعریف آنها رعایت شود. اگر ما می گفتیم گردان، ارتشی ها می گفتند گردان ما هزار تن نیرو دارد؛ در حالی که نیروی ما سیصد تن بود. پس از ثامن الائمه^(ع) ما خمپاره و

تجهیزات داشتیم و از نظر فرماندهی به ثبات رسیده بودیم و نیروهای خوبی داشتیم؛ بدین معنی که می دانستیم فرمانده بچه های دارخوین شهید خرازی، یا فرمانده تیپ عاشورا امین شریعتی و فرماندهان فیاضیه و ایستگاه ۷ آقایان احمد کاظمی و قربانی هستند.

نکته دیگر این بود که در طریق القدس، بخشی از این سازمان وارد شد و پس از آن بچه های تبریز، اهواز و کرمان نیز به آن پیوستند^{*}. در فتح المبین به آنها تیپ ۷ ولی عصر^(عج) دزفول و تیپ امام سجاده^(ع) و المهدی^(عج) شیراز نیز اضافه شدند.

در این زمان ممکن است که شهید باقری از نظر طرز تفکر متفاوت و ویژه اش این حرف را زده باشد و سندش هم موجود باشد، اما این موضوع در ذهن دیگر فرماندهان ما مثل آقا رشید نیز وجود داشت. با آمدن آقا محسن این شرایط فراهم و تقویت شد.

مختاری: شما پیش از این به اختلاف بین فرمانده نیروی زمینی و رئیس ستاد مشترک ارتش اشاره کردید. آیا با آمدن شهید صیاد که در زمان بنی صدر منزوی شده بود، باز هم این اختلاف وجود داشت؛ یعنی آیا شهید صیاد در مقام فرمانده نیروی زمینی با آقای ظهیر نژاد رئیس ستاد مشترک اختلاف دیدگاه داشت؟

سردار غلامپور: نکته ای که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که زمانی که شهید فلاحي رئیس ستاد مشترک و مرحوم ظهیر نژاد فرمانده نیروی زمینی بود، شهید فلاحي اصلاً بازی داده نمی شد؛ یعنی ستاد مشترک در عمل، مسئولیتی در اجرا نداشت. زمانی هم که مرحوم ظهیر نژاد از نیروی زمینی به ستاد مشترک رفت، حکم شهید فلاحي را پیدا کرد. در آن زمان، ستاد مشترک جزء سلسله مراتب فرماندهی نبود و تنها وظیفه اش هماهنگی بود، در حالی که فرمانده نیروی زمینی به فرمانده کل قوا وصل بود.

با رفتن ظهیر نژاد به ستاد مشترک به سبب تفکر نظامی ای که داشت، دیگر به جنگ ورود نکرد و شما دیگر

* در این دوره، نیروهای تبریز، تیپ ۳۱ عاشورا؛ نیروهای اهواز، تیپ ۱۵ امام حسن^(ع) و نیروهای کرمان، گروه رزمی ثارالله را تشکیل دادند.



از راست: جواد زمان زاده و مجید مختاری از راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، برادر احمد غلامپور فرمانده قرارگاه کربلا و برادر علی مزینانی از مسئول تبلیغات قرارگاه خاتم الانبیا (ع) در عملیات کربلای ۵

ارتشی قابل مقایسه نبود، او فردی معتقد، انقلابی و متأثر از بچه‌های سپاه بود. در واقع سرنوشت فرماندهی جنگ با انجام دادن سه چهار عملیات موفق در زمان فرماندهی آقا محسن و شهید صیاد رقم خورد که اعتقاد و اعتماد شهید صیاد به بچه‌های سپاه سبب این همکاری و موفقیت بود. این در حالی بود که بسیاری از فرماندهان ارتش ناراحت بودند.

واقعیت این بود که اگر شهید صیاد در این دوره همکاری نمی‌کرد و می‌خواست اختلاف ایجاد کند، ارتش در موفقیت‌هایی که بین طریق القدس تا بیت المقدس به دست آوردیم، نقشی نداشت.

ویژگی دیگر صیاد این بود که مانند آقای رضایی در جبهه حضور یافت. آقای رضایی در مقام فرمانده کل سپاه تمام‌قد در جبهه حضور داشت و آقای شمخانی راقائم‌مقام خود کرد که در تهران باشد. پس از آن، شهید صیاد نیز از این کار الگوبرداری کرد آقای جمالی را که افسری قدیمی و با تجربه به شمار می‌آمد، جانشین خود کرد و وی را برای دنبال کردن مسائل ارتش به تهران فرستاد و خودش (صیاد شیرازی) در جبهه در کنار آقای رضایی ماند. او می‌خواست ثابت کند که فرمانده نیروی زمینی ارتش نیز می‌تواند پای

نمی‌بینید که او پس از طریق القدس مداخله‌ای نکند. نکته دیگر اینکه نگاه صیاد با آن سابقه و حوادث، نگاهی کلاسیک و ارتشی نبود که با طرز تفکر ارتشی‌ها هماهنگ باشد؛ او فردی انقلابی با سابقه اعتقادی و دینی بود که علم نظامی اش تحت تأثیر شرایط ارتش نبود. زمان انقلاب، شهید صیاد، یک نظامی ارتشی با درجه پایین بود و هنوز آن طرز تفکر فرماندهان و افسران قدیمی تر مانند لطفی، نیایکی و شهید فلاحی در او وجود نداشت؛ بنابراین، او فردی انقلابی بود که پا به پای نیروهای انقلابی در صحنه‌های درگیری وارد شده بود.

مختاری: ارتش هم با او برخورد نامناسبی داشت و او به سمت بچه‌های سپاه آمده بود.

سردار غلامپور: آفرین. در واقع افزون‌بر آنکه او از ارتش تأثیر نمی‌پذیرفت، شوکی که ارتش به او وارد کرده و طردش کرده بود، سبب شد تا به سپاه نزدیک‌تر شود. زمانی که او فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، بیشتر تفکر و فرهنگ سپاهی داشت تا ارتشی. البته موفقیت شهید صیاد نیز در همین بود، ضمن آنکه انتخاب ایشان نیز به پیشنهاد فرماندهان سپاه، به‌ویژه آقا رحیم بود که در کردستان با هم کار کرده بودند. شهید صیاد به‌هیچ‌وجه با یک فرمانده

